شريعت، طريقت، حقيقت در سلوك عرفانى تشيّع

غلامعلى شجاعى

شريعت، طريقت و حقيقت در عرفان عملى، شهرت به سزايى دارد. در اين كه تا چه اندازه چنين تقسيمى در عرفان اسلامى، به خصوص در سلوك عرفانى تشيع، مقرون به صحت و مورد پذيرش است واصولاً چنين تقسيم بندى در خط مشى اسلامى، واقعيت دارد يا نه، يك حقيقت است يا بدعت، و آنچه عارفان بزرگ درباره آن گفته و نوشته اند، مبتنى بر دلايل نقلى و عقلى است يا تنها يك تفسير به رأى، اختلاف نظر وجود دارد.

بسيارى از فقيهان در اين تقسيم به ديده انكار نگريسته و دلايل قابل قبولى براى آن به عنوان موضوع اسلامى نيافته اند.

در نقطه مقابل، عارفان بزرگ، آن را از مسلمات اسلامى دانسته و انكار آن را در حد انكار ضرورى اسلام و گاهى به مرحله كفر نزديك دانسته اند.[1]

براى پاسخ به پرسش هاى بالا و قضاوت صحيح در اين مورد كه دچار تصديق قبل از تصور نشويم و از طرفى با ادعاى بررسى حق و حقيقت، پا روى عدل و انصاف نگذاشته باشيم، توضيح چند موضوع را هر چند مختصر لازم مى دانيم:

لزوم تقيد به حدود شرع مقدس

در سلوك عرفانى مكتب اسلام، به خصوص مذهب تشيع، رعايت حدود و ثغور شرع مقدس واطاعت از اوامر و نواهى الهى براى صعود به مقامات معنوى، امرى اجتناب ناپذير و لزوم پاى بندى به ظواهر شريعت براى دست يابى به باطن و حقيقت آن، هيچ جاى ترديد ندارد.

سالكِ عارفى كه به قرب الى اللّه و مقام لقا و فناء فى اللّه چشم دوخته ـ و اين حقيقتى است برتر از آنچه توده مؤمنان بدان مى انديشند ـ نه تنها بايد به انجام واجبات و ترك محرمات مقيد باشد، بلكه بسيارى از مستحبات همراه با ترك مكروهات را بايد مد نظر داشته و به آن ها به چشم تكليف الزامى نگاه كند.

تأكيد قرآن كريم در بيشتر آيات بر عمل صالح، جهاد، استقامت، اطاعت از خدا و رسول، سرعت در كار خير، لزوم تسليم كامل در برابر خواسته هاى حضرت حق و هم چنين توجه به آيات شريفه اى كه اوصاف مؤمنان، پرهيزكاران، صالحان، عباداللّه مخبتين[2] و... را بيان مى كند جاى هيچ شكى باقى نمى گذارد كه نه ايمان بدون عمل صالح مفيد است و نه عبادت و عمل صالح بدون ايمان. هم چنين تخلف از اوامر و نواهى خداوند و ناديده گرفتن ضوابط و احكام او، بزرگ ترين عامل طرد و لعن الهى و دورى از ساحت قدس او خواهد بود، و اين قانون كلى حتى نسبت به پيامبران، استثنايى قايل نشده است.

كم ترين آشنايى با احاديث و روايات اسلامى نيز اين حقيقت را ثابت مى كند كه براى تقرب به ذات مقدس ربوبى و صعود به مرحله عالى «عند الرب» هيچ راهى جز تقيد شديد به تكاليف الهى و تزكيه نفس وجود ندارد; تكاليفى كه از طريق قرآن و عترت رسيده و عقل كارشناسانه فقيه نيز بر آن صحه گذاشته است.

به جهت رعايت اختصار از ميان صدها حديث موثق و معتبر در اين باره به ذكر دو نمونه اكتفا مى كنيم:

ابى سلمه مى گويد از حضرت امام صادق(عليه السلام) شنيدم كه فرمود:

«ما كسانى هستيم كه خداوند اطاعت ما را واجب كرده است و مردم راهى جز شناخت ما ندارند و در جهالت نسبت به ما عذرى نخواهند داشت. كسى كه ما را بشناسد مؤمن و آن كه ما را انكار كند، كافر است، و كسى كه نشناسد و انكار هم نكند (بلكه بى تفاوت باشد) گمراه است، تا آن گاه كه به راه هدايتى كه خدا بر او واجب كرده، بازگردد و آن اطاعت از ماست، و اگر چنين كسى بر گمراهى بميرد، خداوند آن گونه كه بخواهد با او رفتار خواهد كرد.»[3]

حضرت امام باقر(عليه السلام) خطاب به جابر (بن يزيد جعفى) فرمود:

«آيا همين اندازه كفايت مى كند كه منتسبين به تشيع سخن از دوستى ما خاندان به ميان آورند؟ به خدا سوگند، شيعه نيست مگر كسى كه تقواى الهى پيشه كند و از اوامر او اطاعت كند، و آنان شناخته نمى شوند مگر به فروتنى در برابر خداوند، امانت، كثرت ذكر خدا، كثرت نماز و روزه، نيكى به والدين، دستگيرى همسايگان مستمند وزمين گير و بدهكار و يتيم. (و شناخته نمى شود مگر به) صداقت در گفتار و تلاوت قرآن و بازدارى زبان از مردم مگر به نيكى، آنان امينان قبيله هاى خود هستند در اموالشان.

جابر پرسيد: اى پسر رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم)! ما امروز كسى را بدين صفات نمى شناسيم، حضرت فرمود: جابر! به بى راهه نرو (خيالات باطل تو را به بى راهه نكشاند)، آيا كافى است كه مردى بگويد "على را دوست دارم و ولايت او را مى پذيرم"، اما اهل كار وتلاش نباشد؟ اگر بگويد "رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم) را دوست دارم" ـ كه رسول اللّه(صلى الله عليه وآله وسلم)بهتر از على(عليه السلام) است ـ ولى از روش او تبعيت نكند و به سنت او پاى بند نباشد، چنين دوستى براى او فايده نخواهد داشت. پس از خدا بترسيد، براى آنچه نزد اوست كار كنيد، بين خدا و كسى خويشاوندى نيست، محبوب ترين بندگان نزد خدا، كسى است كه بيش از ديگران تقوا پيشه كند و پيش از ديگران از او اطاعت كند. جابر! به خدا سوگند كسى جز به طاعت الهى به او تقرب پيدا نمى كند و ما برات آزادى از آتش براى كسى نداريم و هيچ كس بر خداوند حجتى ندارد، كسى كه مطيع خدا باشد ولىِ ما خواهد بود و كسى كه نافرمانى او كند، دشمن ما خواهد بود، كسى به ولايت ما نايل نخواهد شد مگر با عمل وخويشتن دارى از گناه».[4]

نكته ها

1ـ در اين دو روايت، به صورت هاى مختلف بر اعمال نيك و شايسته، حتى با ذكر جزئيات ومصاديق بارز نيكى، تأكيد شده است.

2ـ اظهار محبت نسبت به اولياى دين از شخص پيامبر(صلى الله عليه وآله وسلم) گرفته تا اوصياى گرامى او بدون اطاعت و تبعيت از آنان فاقد ارزش و در نزد معصومان(عليهم السلام) از درجه اعتبار، ساقط اعلام شده است.

3ـ پيوند ناگسستنى ويژه اى ميان محبت اولياى دين و اطاعت از خدا برقرار شده به گونه اى كه هيچ كدام بدون ديگرى كارايى نخواهد داشت; نمى توان به يكى از آن دو متوسل شد و از ديگرى غافل ماند. متأسفانه مشاهده مى شود كه گاهى عشق به اهل بيت(عليهم السلام) غوفا مى كند، ولى در جهت اطاعت از اوامر و نواهى الهى، تقصير چشمگيرى ديده مى شود.

4ـ هر كوشش و تلاشى در شرع مورد تمجيد قرار نمى گيرد، بلكه تلاشى محبوب و مور نظر خداوند است كه در چهارچوب اطاعت از خدا كه همان اطاعت از پيامبر(صلى الله عليه وآله وسلم) و اوصياى اوست صورت پذيرد; يعنى تقيّد كامل به ضوابط و حدود شرع، در آن رعايت شود.

آنچه پيشوايان معصوم(عليهم السلام) در سخنان خود با مردم بيان فرموده اند، در سخنانشان با خداوند، به صورت دعاها و مناجات ها نيز به چشم مى خورد. اصل ولايت و تبعيت از خلفاى الهى و توفيق اطاعت و بندگى خداوند در هر حال، از خواسته هاى مداوم و هميشگى آن ها محسوب مى شود. در ميان دعاها در استمداد از خداوند، در محبت او، جد و جهد براى جلب رضايتش، اطاعت اوامر و نواهى او به ذكر دو نمونه بسنده مى كنيم.

حضرت امام زين العابدين(عليه السلام) به شكل جالب و بديعى، عوامل دورى از خداوند و محروم شدن از فيوضات خاصه الهى را چنين بر مى شمارد:

«آقاى من! گويا مرا از درگاهت رانده اى و از خدمت دورم ساخته اى؟ شايد مرا سبك شمارنده حقّت ديده اى، پس به جاى دوردستى پرتابم كرده اى؟ شايد مرا روى گردان از جنابت ديده اى، پس مرا كم شمرده اى؟ شايد مرا در جايگاه دروغگويان يافته اى، پس كنارم زده اى؟ شايد مرا ناسپاس نعمت هايت يافته اى، پس محرومم ساخته اى؟ شايد مرا در مجالس دانشمندان نيافتى، پس به خود رهايم كرده اى؟ شايد مرا در زمره غافلان ديده اى، پس از رحمتت نااميدم ساخته اى؟ شايد مرا ديده اى كه با مجالس اهل بطالت انس گرفته ام، پس موانع را از ميان من و آنان برداشته اى؟ و شايد دوست ندارى كه دعايم را بشنوى، پس مرا از برت دور ساخته اى؟ شايد مرا به جرم و گناهم كيفر داده اى و به خاطر كم حيايى ام مجازاتم كرده اى؟»[5]

آن حضرت در هفتمين مناجات از مناجات هاى پانزده گانه چنين عرضه مى دارد:

«بار خدايا! طاعتت را به ما الهام كن و ما را از معصيت بركنار گردان، رسيدن به آنچه را آرزو مى كنيم از تحصيل رضاى تو براى ما آسان كن ... و كوشش ما را در راه خودت وهمت ما را در طاعت خودت قرار بده، نيّت هاى ما را در معامله اى كه به نام تو مى كنيم خالص گردان، كه ما هر چه هستيم به تو و از توييم، وسيله اى براى ما به جز خودت نمى باشد. معبودا! مرا از برگزيدگان نيكان قرار ده و به صالحان نيك كردار ملحق گردان; آن ها كه كارهاى با شرافت پيش مى گيرند، به سوى نيكى ها شتاب مى كنند، به كارهاى شايسته ماندگار دست مى زنند و به درجات عالى شتاب مى گيرند.»[6]

تقيّد به ضوابط شرع مقدس در سيره معصومان(عليهم السلام)

هم چنان كه در منطق قرآن و حديث، براى سلوك عرفانى، هيچ راهى جز اطاعت از خدا ورسول(صلى الله عليه وآله وسلم) و اولوالامر، وجود ندارد و راه هاى ديگر هر چند نام عرفان بر آن ها نهاده شده باشد، در آيين مقدس اسلام پذيرفته نخواهد بود، در سيره عملى معصومان(عليهم السلام) نيز تجسم و تبلور همين حقيقت را مشاهده مى كنيم.

پيامبر عظيم الشأن اسلام كه الگو و اسوه همه سالكان الى اللّه است و به اعتراف همه عارفان هيچ كس به مقام و منزلت معنوى آن حضرت نرسيده و نخواهد رسيد، خود بيشترين تلاش وكوشش را داشت و تا آخر عمرش پيوسته در حال عبادت، جهاد، تزكيه نفس واستغفار و استغاثه به درگاه خداوندى بوده و هرگز خود را بى نياز از اين امور نمى دانسته است.

قرآن كريم يكى از مقامات عالى پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) را مقام (ثم دَنى فتدلّى فكان قاب قوسَيْنِ او اَدْنى)[7] دانسته و او را مشمول عنايت ويژه (لقد رأى من آيات ربّه الكبرى)[8] قرار داده است، اين چيزى است كه نه براى كسى قابل وصول است و نه حتى قابل شناخت، با اين همه، خطاب نهايى به آن حضرت اين است كه: (اذا فرغت فانصب و الى ربّك فارغب);[9] يعنى نبايد لحظه اى آرام بگيرد و با ادعاى «وصول» به حق و «فناء فى اللّه» از عبادت دست بردارد.

هم چنين امام العارفين، حضرت اميرالمؤمنين(عليه السلام) كه تمام سلسله هاى عرفان اسلامى به او منتهى مى شود و دست كم او را مصداق قطعى «انسان كاملِ» به حق و اصل، پس از پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) شناخته اند، مى فرمايد:

«مردم! به خدا سوگند من شما را به طاعتى وادار نمى كنم، مگر آن كه خودم نسبت به انجام آن بر شما پيشى گرفته ام، و از معصيتى نهى نمى كنم، مگر آن كه قبل از شما، از انجام آن خوددارى كرده ام.».[10]

در جاى ديگر با تأكيد بسيار مى فرمايد:

«عَمَل! عَمَل! سپس توجه به پايان كار. استقامت! استقامت! سپس صبر! صبر! وپارسايى! پارسايى! براى شما پايان و عاقبتى تعيين شده خود را به آن جا برسانيد و پرچم راهنمايى معين گرديده، به وسيله آن هدايت شويد و براى اسلام هدف ونتيجه اى در نظر گرفته شده، به آن برسيد.»[11]

تقيّد به حدود شرع مقدس در سيره عارفان

تمامى عارفان در جامعه اسلامى به خصوص در مكتب تشيّع اتفاق نظر دارند كه بدون تقيّد و پاى بندى به مقررات شريعت نمى توان داعيه سير و سلوك الى اللّه داشت.

لزوم رعايت حدود و ضوابط شرع و جد و جهد در عبادت و تزكيه نفس براى تربيت شدگان مكتب اهل بيت(عليهم السلام) و در «سلوك عرفانى مكتب تشيع» چيزى نيست كه نياز به شاهد و مثال داشته باشد. با اين حال، قسمت هايى از گفته هاى مشاهير عرفان را در اين باب نقل مى كنيم:

جنيد بغدادى (م 297 ق) مى گويد:

«همه راه ها به بن بست مى رسند، مگر راهى كه به دنبال رسول خدا(صلى الله عليه وآله وسلم) باشد، پس هر كه حافظ قرآن و كاتب حديث نباشد، پيروى از وى در اين كار روا نيست; چون عمل و مذهب ما، در قيد كتاب و سنت است.»[12]

ابونصر سراج طوسى (م 378 ق) مى گويد:

«طبقات صوفيه نيز از نظر معتقدات، با فقيهان واصحاب حديث متفق اند، علوم آن ها را مى پذيرند و در معانى و رسوم مخالفتى ندارند، مشروط بر اين كه آنان را به دور از بدعت و تأثير هوا و هوس، و بر مبناى اُسوه و اقتدا، يابند. همه علوم فقيهان واصحاب حديث را، همچون خود آنان مى پذيرند واگر كسى از صوفيه به لحاظ درايت و فهم به مرتبه آنان نرسد و احاطه علم ايشان را نداشته باشد، وقتى كه در احكام شرعيه و حدود و سنن، دچار اشكال شود به آنان مراجعه مى كند. اگر از آنان اجماع و اتفاقى ببيند همان را مى پذيرد ودرصورت اختلاف، اخذ به احسن و اَوْلى نموده وآن را كه بر احتياط در دين و تنظيم فرمان الهى واجتناب از نواهى شرعيه نزديك تر باشد ترجيح مى دهد و هرگز در انديشه يافتن رخصت ها وتأويلات و تَرَفُّه و توسعه و ركوب شبهات، نيست; زيرا كه اين ها را بى اعتنايى به دين مبين و تخلف از احتياط مى داند و اين است آن چه ما از مذاهب صوفيه و رسومشان در كاربرد علوم ظاهره ومبذوله و متداوله ميان فقيهان و اصحاب حديث مى شناسيم.»[13]

مولانا در دفتر اول مثنوى مى گويد:

گر بيان معنوى كافى شدى

خلق عالم، عاطل و باطل بُدى

گر محبت فكرت و معنيستى

صورت روزه و نمازت نيستى

با اين كه مولانا معنى را اصل مى داند، ولى شكل و قالب را نيز لازم مى شمارد. از اين رو، در كتاب فيه مافيه در ضرورت حفظ صورت ظاهرى نماز مى گويد:

«دانه قَيسى اگر مغزش را تنها بكارى، چيزى نرويد، چون با پوست به هم بكارى برويد، پس دانستيم كه صورت نيز در كار است و نماز نيز در باطن است، "لا صلاةَ اِلاّ بحضور القلب" اما لابد است كه به صورت آرى و ركوع و سجود كنى به ظاهر، آن كه بهره مند شوى و به مقصود رسى.»[14]

دستورالعمل آخوند ملا حسينقلى همدانى

«مخفى نماناد بر برادران دينى كه به جز الزام به شرع شريف، در تمام حركات و سكنات و تكلمات و لحظات و غيرها راهى به قرب حضرت ملك الملوك ـ جلَّ جلاله ـ نيست، و به خرافات ذوقيّه ـ اگرچه ذَوْق در غير اين مقام خوب است، كما هو دأب الجهّال و الصوفيه ـ خذ لهم اللّه ـ، راه رفتن لا يُوجِبُ اِلاّ بُعْداً ... .»[15]

تأكيد سيد بحرالعلوم بر التزام عملى

«پس هر كه را بينى كه دعواى سلوك كند و ملازمت تقوا و ورع و متابعت جميع احكام ايمان در او نباشد و به قدر سر مويى از صراط مستقيم شريعت حقّه انحراف نمايد او را منافق مى دان، مگر آنچه به عذر يا خطا و نسيان از او سر زند. هم چنان كه جهاد دوم، جهاد اكبر است نسبت به جهاد اول (اشاره به توضيح خاص ايشان است درباره حديث مشهور رسول اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) در باب جهاد اكبر و اصغر)، هم چنين منافق اين صنف منافق اكبرند و آنچه از براى منافقين در صحيفه الهيه وارد شده، حقيقت آن براى ايشان به وجد اشد ثابت است.»[16]

بيانى از عارف واصل امام خمينى(قدس سره)

«و بالجمله كشفى اتم از كشف نبى ختمى(صلى الله عليه وآله وسلم) و سلوكى اصح و اصوب از آن نخواهد بود، پس تركيباب بى حاصل ديگر را كه از مغزهاى بى خرد مدعيان ارشاد و عرفان است، بايد رها كرد ... پس، از بيانات سابقه معلوم شد كه آنچه پيش اهل تصوف معروف است كه نماز وسيله معراج سلوك و سالك است و پس از وصول، سالك مستغنى از رسوم گردد، امر باطل و بى اصل و خيال خام بى مغزى است كه با مسلك اهل اللّه و اصحاب قلوب مخالف است و از جهل به مقامات اهل معرفت و كمالات اوليا صادر شده است، نعوذ باللّه منه.»[17]

خلاصه

معيار در قرب و بُعد نسبت به حضرت حق، رعايت تكاليف شرعى است; يعنى انجام واجبات و ترك محرمات و توجه به مستحبات و مكروهات. تلاش در اين راه براى سالك الى اللّه تعطيل بردار نيست، و با رسيدن به هر «مقام» و منزل برتر، بار تكاليف و وظايف دينى بيشترى بر دوش او سنگينى خواهد كرد.

در متون اصيل و معتبر دينى هرگز نمى يابيم كه انسانى با داشتن بلوغ، عقل و قدرت، مكلف نباشد. چنان كه هيچ شاهد و دليلى پيدا نمى كنيم كه به انسان اجازه دهد با اختيار و انتخاب، خود را به مرحله اى برساند كه عقل و هوشيارى اش از بين رفته و دل به اين خوش دارد كه:

«چون سالكِ واصل از باده توحيد حقيقى كه از جام مشاهده جمال ذوالجلال نوش كرده، مست و لايعقل گردد، قلم تكاليف شرعيه به اِجماع همه، در حالت مستى بر او نيست.»[18]

مقام ها و منازلى كه سالكان راه با عنوان «طريقت» طى مى كنند، بايد بر ضوابط ومقررات شرع مقدس منطبق و به صورت مستقيم يا غيرمستقيم مورد تأييد كتاب و سنت باشد. اين عمده تفاوت عرفان دينى از غيردينى است كه امروزه در جهان شايع و با كمال تأسف بسيارى از مسلمانان ناآشناى به اسلام بدان گرفتار شده اند.

شريعت، طريقت و حقيقت

چنان كه قبلاً اشاره شد، درباره اين واژه ها و ترتيب خاص آن ها كه در تصوف و عرفان يك اصل مسلم تلقى مى شود و از نظر بسيارى از دانشمندان اسلام نه دليل عقلى دارد و نه نقلى،[19] اختلاف است.

آنچه براى ما حايز اهميت است، در مرحله اول بيان مقصود از اين اصطلاحات در ديدگاه بزرگان عرفان است ودر مرحله بعد، پاسخ به اين پرسش كه پذيرش آن با ساير معتقدات اسلامى منافات دارد يا نه؟ وآيا ميان نظريات فقيهان عظام واين باور عارفان، نقطه جمعى وجود دارد يا خير؟ بيشتر عارفان و صوفيان در مقام ريشه يابى اين اصطلاحات، به روايتى كه از پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) نقل شده است، استناد مى كنند.

آن حضرت فرمود:

«شريعت، گفتار من و طريقت، رفتار من و حقيقت احوال من است ... .»[20]

اين روايت در «كتب اربعه» شيعه نيامده است، بلكه ابتدا در غوالى اللئالى آن هم به صورت مرسل (حذف اسناد) نقل شد وديگران هم مانند صاحب مستدرك الوسائل[21] و سيد حيدر آملى[22]و مولى عبدالصمد[23] از همان جا نقل كرده اند.

گويا يكى از علل مخالفت «عموم فقيهان با اين باور صوفيه»[24] همين باشد كه حديث از نظر فقهى قابل استناد نيست و نمى توان يك اصل كلى و فراگير از اين قبيل را، با استناد به چنين روايتى به صورت قطعى و مسلّم به اسلام و پيامبر خدا(صلى الله عليه وآله وسلم) نسبت داد.

البته نقل اين حديث شريف در بعضى از نوشته هاى اخلاقى و عرفانى از باب «تسامح در ادله سُنَن» است; چرا كه علماى اسلام در احاديث اخلاقى، به دليل مطابقت محتواى آن ها با فطرت بشرى، سخت گيرى نمى كنند و در اين حديث هم، نكته هاى ارزنده اخلاقى كه بسيار آموزنده است، به چشم مى خورد.

توضيح اين واژه ها با اقتباس از بيانات عارف واصل، سيد حيدر آملى اين است:

شريعت، طريقت و حقيقت، سه مرحله از يك واقعيت اند و آن واقعيت شرع مقدس است. مانند بادام كه پوسته، و مغز و مغز مغزى دارد و به همه اين ها «بادام» اطلاق مى شود. شريعت عبارت است از تصديق پيامبر اكرم(صلى الله عليه وآله وسلم) در مجموعه آنچه از جانب خداوند آورده و عمل بر طبق ضوابط و حدودى كه در شرع مقدس بيان شده است.

به عبارت ديگر، تعبد و تسليم در برابر انبياى الهى و اوصياى آن ها در تمام مسايل اعتقادى، اخلاقى و عملى كه از طريق كتاب و سنت براى انسان ها توضيح داده شده، «شريعت» است.

«طريقت» عبارت است از دست يابى به محتوا و حالت خاصى كه از آن عمل انتظار مى رود; يعنى سالك با بهره گيرى از باطن و جان دستورهاى دينى، به روح خود تعالى مى بخشد، در منازل و مقامات معنوى سير كرده و با انجام صحيح آن از نظر ظاهر و اخلاص و حضور قلبى حضرت حق به مقام رفيع «فناء فى اللّه» و «بقاء بِاللّه» ارتقا پيدا مى كند.

در اين مرحله است كه سالك نه خود را مى بيند و نه عبادت و بندگى اش را، از عالم كثرت ها پا را فراتر گذاشته، حقيقت واحده حاكم بر كل هستى را مشاهده مى كند و در جهان هستى غير صفات و اسماى الهى و مظاهر وجودى او چيزى نمى بيند; حتى خود و فعل خود را ادراك نمى كند. در اين صورت است كه معنى (لا اله الاّ هو كلّ شىء هالكٌ الا وَجْهه)[25] را به خوبى مى شناسد وسِرِّ (وللّه المشرق و المغرب; اينما تولوا فَثَمَّ وجه اللّه)[26] را مى يابد و آنچه در آيه شريفه (كلّ من عليها فان و يبقى وجه ربّك ذوالجلال و الاكرام)[27] نهفته است را ادراك مى كند.

به عنوان مثال: در نماز آنچه از مقدمات، شرايط، واجبات و اركان در رساله هاى عمليه آمده كه مربوط به عموم مردم است و انجام آن مستلزم رفع تكليف و ترك عمدى آن موجب فسق و چه بسا به عنوان كفر تلقى مى شود، شريعت ناميده شده است.

در پس اين ظواهر، باطنى در كار است كه بيان كيفيت و كميّت آن از عهده رساله هاى عمليه ساخته نيست. ميزان اخلاص، حضور قلب، حال و هواى عبادت و بندگى به گونه اى كه حلاوت و لذت آن را احساس كند و جمعاً مسايلى كه شخص را به خدا نزديك مى كند و به روح او عروج مى بخشد، طريقت ناميده مى شود.

گاهى چند نفر در يك صف، نماز مى خوانند كه همه از نظر رعايت شرايط ظاهرى در يك سطح قرار دارند، ولى فاصله ارزش نماز آن ها در نزد خدا از زمين تا آسمان است.[28]

اما «حقيقت» نماز اين است كه نمازگزار به معنى واقعى كلمه انقطاع از غير براى او حاصل شود. از امام باقر(عليه السلام) درباره نماز على بن الحسين(عليه السلام) رسيده است كه در هنگام نماز رنگش متغيّر مى شد، چون به نماز مى ايستاد مانند ساقه درخت هيچ حركتى نداشت، جز آنچه باد لباس هاى او را حركت مى داد.[29]

طبق روايت ديگرى، وقتى كه از امام صادق(عليه السلام) علت بيهوشى در اثر تكرار ذكرى را پرسيدند، فرمود: آن قدر آن را تكرار كردم كه از گوينده اش آن را مى شنيدم و جسمم توان ديدار آن قدرت را نداشت.[30]

«حقيقت» در اصطلاح عارفان مراحل نهايى سير يك عارف است كه حالت شهود به او دست مى دهد، از خود «محو» و فانى در خدا مى شود، و مناسبت ترين موقعيت براى حصول اين وضعيت، نماز است.[31]

به ديگر عبارت، از اين سه مرحله مى توانيم به عنوان ابتدا، وسط و نهايت نام ببريم و يا ظاهر، باطن و باطن باطن، ومى توانيم به اسلام، ايمان و ايقان ياد كنيم و يا به علم اليقين، عين اليقين و حق اليقين وتعبيرهايى از اين قبيل كه در هر يك از اين تشبيهات بُعد خاصى مورد توجه قرار گرفته است.

فلسفه اصرار بر اين سه مرحله، علاوه بر واقعيتى كه در شرع مقدس وجود دارد كه در پَس ظاهر آن، باطن عميق بلكه باطن هايى در كار است، استعدادها و توانايى هاى متفاوت و مختلف انسان هاست; بدين معنى كه دين مبين اسلام بلكه همه اديان آسمانى براى قشر خاصى از جامعه بشرى نيامده است، بلكه راه سعادتى براى عموم انسان هاست، در نتيجه بايد خوراك متناسب با مزاج هاى مختلف را در اختيار داشته باشد تا هر انسانى به فراخور استعداد و توانايى خود يا به ميزان كار و تلاشى كه انجام مى دهد از اين سفره كَرَم الهى برخوردار شود.

به طور طبيعى در مقام عمل، بيشتر مردم در همان مرحله ظاهر متوقف مى شوند و با انجام واجبات و ترك محرمات، از خود رفع تكليف كرده و به عنوان يك مسلمان از عذاب الهى محفوظ مى مانند و از بهشت او بهره مى برند.

عده ديگرى از اين مرحله پا را فراتر گذاشته، با بهره گيرى از محتوا و باطن مظاهر دينى به طى منازل و مقامات معنوى پرداخته و از الطاف خاص الهى در اين باب بهره مند مى شوند. البته ميزان بهره گيرى آنان از اين اقيانوس بى كران به مقدار اخلاص، حضور قلب و تداوم ذكر اللّه واستمداد هر چه بيشتر از توفيقات و عنايات الهى، بستگى دارد.

و سرانجام عده كمى در اين مسابقه عظيم و عزيز معنوى از ديگران پيشى گرفته به موفقيت هايى در جهت قرب الهى، نايل مى شوند كه ديگران نه تنها بدان دسترسى ندارند، كه از تصور آن نيز عاجزند و بايد گفت: (طوبى لهم و حُسْنُ مَآب).

اظهارات و عملكرد ناشايست درباره اين اصطلاحات

پذيرش اين سه مرحله به گونه اى كه توضيح داده شد، چيزى نيست كه مخالف داشته باشد; زيرا هر فقيه و عالم اسلام شناس به خوبى مى داند كه حقايق شرع مقدس در ظواهر آن خلاصه نمى شود، بلكه از باطن و عُمقى برخوردار است كه هيچ يك از انسان هاى غيرمعصوم، راه به نهايت آن نمى برند، امّا براى همه افراد به منظور غَوْر در ژرفاى آن حقايق و دستيابى به اسرار بيشتر وقدم نهادن به مراحل معنوى عالى تر، راه باز است.

از طرفى، همگان اذعان و اعتراف دارند، كه گرچه سفره فيض الهى به طور يكسان براى همه گسترده شده، اما ميهمانان با توجه به «مراتب» وجودى خود و عوامل پيدا و پنهانى كه به هر كس توانايى خاصى بخشيده، بهره يكسان نمى برند.

هيچ كس نمى تواند نماز انسان هاى كاملى همچون انبياى الهى و اوصياى معصوم(عليهم السلام) بلكه عبادت دست پرورده هاى مورد تأييد آنان را با آنچه به نام نماز توسط نگارنده انجام مى شود، از لحاظ روح و باطن آن، در يك سطح ارزيابى كند; كه نمازِ بسيارى از نمازگزاران به جاى تقرب بخشيدن به ساحت قدس ربوبى، موجب بُعد و محروميت آنان از فيوضات خداوندى مى گردد!

تا اين جا بر سر اين اصطلاحات اختلافى نيست، اما پاره اى از اظهارات يا عملكرد بعضى از فرقه هاى صوفيّه و يا عارفان غيرشيعه، موجب شده است كه برداشت نادرستى از اين سه واژه در اذهان پيدا شود، تا آن جا كه آن را بدعتى در اسلام تلقى كنند. اينك به چند مورد اشاره مى شود:

الف: بى نيازى از شريعت پس از وصول به «حقيقت»

در بيانات بسيارى از عارفان و هم چنين فقيهان، به خصوص اصحاب سير و سلوك در جهان تشيّع، انتقاد شديدى از سران صوفيّه به چشم مى خورد; كه آنان از «شريعت» به عنوان ابزارى براى رسيدن به «حقيقت» استفاده مى كنند و پس از وصول به مقصد آن را رها ساخته وپاى بندى به ضوابط و حدود شرع مقدس را ضرورى نمى بينند و در سروده ها و نوشته هاى آنان نمونه هاى بسيار براى آن مى توان يافت. مولوى در مقدمه جلد پنجم مثنوى مى گويد:

«شريعت همچون شمعى است كه راه مى نمايد. بى آن كه شمعى به دست آرى راه رفته نشود و كارى كرده نگردد، چون در راه آمدى اين رفتن تو طريقت است و چون به مقصد رسيدى آن حقيقت است; جهت آن كه گفته اند "لو ظهرت الحقايق بطلت الشرايع" هم چنان كه مسى زر شود يا خود از اصل زر بود او را نه به علم كيميا حاجت است كه آن "شريعت" بود و نه خود را در كيميا ماليدن كه آن طريقت است، چنان كه گفته اند: "طلب الدليل بعد الوصول الى المدلول قبيح و ترك الدليل قبل الوصول الى المدلول مذموم"، حاصل آن كه شريعت همچون علم كيميا ماليدن و حقيقت زر شدن آن مس ]است[ ... .»[32]

نظير همين سخن را در دفتر سوم چنين مى سرايد:

حاصل اندر وصل چون افتاد مرد

گشت دلاله به پيش مرد، سرد

چون به مطلوبت رسيدى اى مليح

شد طلبكارىِ علم اكنون قبيح

چون شدى بر بام هاى آسمان

سرد باشد جستجوى نردبان

جز براى يارى و تعليم غير

سرد باشد راه خير از بعد خير

آينه روشن كه شد صاف و جلى

جهل باشد بر نهادن صيقلى

پيش سلطان خوش نشسته در قبول

جهل باشد جُستن نام رسول[33]

شيخ محمود شبسترى سروده اى به همين مضمون با تشبيهات ديگرى دارد:

تبه گردد سراسر مغز بادام

گرش از پوست بخراشى گه خام

ولى چون پخته شد بى پوست نيكوست

اگر مغزش برآرى بركنى پوست

«شريعت» پوست، مغز آمد «حقيقت»

ميان اين و آن باشد «طريقت»

چو عارف با يقينِ خويش پيوست

رسيده گشت مغز و پوست بشكست

خلل در راه سالك نقص مغز است

چو مغزش پخته شد، بى پوست نغز است[34]

شمس الدين محمد لاهيجى شرح مفصلى بر اشعار شيخ شبسترى دارد كه خلاصه اش اين است:

«شريعت كه احكام ظاهر است، نسبت به طريقت كه روش خاص ارباب حال ومكاشفات است به مثابه پوست است و طريقت مغز او، و باز طريقت نسبت به حقيقت كه ظهور توحيد حقيقى است به منزله پوست است و حقيقت مغز او ... و چون سالكِ واصل از باده توحيد حقيقى كه از جام مشاهده جمال ذوالجلال كرده، مست ولايقعل گردد، قلم تكاليف شرعيه به اجماعِ همه در حالت مستى بر او نيست، از اين جهت حكم بر عدم حصول مطلوب او نتوان كرد و انكار ايشان نشايد نمود ... .»

وى سپس سالكان به حق رسيده را به سه دسته تقسيم كرده، نوشته است:

«يك دسته همان ها كه در بحر وحدت محو و مستغرق شده اند و از آن استغراق وبى خودى بار ديگر به ساحل صَحْو و به مرتبه عقل باز نيامدند، كه گفته شد تكليف از آنان مرتفع است; چه كه تكليف بر عقل است و ايشان را والِهان طريقت مى گويند. دسته دوم آن هايند كه از بى هوشى و استغراق در بحر وحدت و جمع، به هوش مى آيند، حالت صَحْو بعد المحو دارند و به كثرت رو مى آورند، اين ها نيز دو قسم اند، عده اى پس از بازگشت، كثرت ها حجاب وحدت آن ها هستند; اين ها همان صوفيان "ابن الوقت" هستند كه احياناً حالت حضور به آن ها دست مى دهد و وحدتشان محتجب به كثرت مى شود. دسته سوم آن هايند كه حالت صَحْو بعدالمحو دارند، ولى از غايت كمالى كه دارند، نه وحدتشان مانع كثرت و نه كثرتشان مانع وحدت است، اينان مسؤوليت ارشاد خلق بر عهده دارند. در هر حال اين دو دسته اخير به ضوابط وحدود و سرمويى از تكاليف شرعيه تجاوز نمى كنند ... .»

با توضيحى كه در اين بيان آمده گرچه تا حدى اشكال مزبور (بى نيازى از شريعت پس از وصول به حقيقت) برطرف مى شود، امّا ظواهر سخن بسيارى از صوفيه و عملكرد بعضى از آنان هم چنان بر اين «پندار» قرار گرفته است.

ب: احساس بى نيازى از فقه و فقيهان

آنچه در سخنان عارفان آمده، بر اين نكته دلالت دارد كه سالك در نحوه سلوك معنوى و طى منازل و مقامات عرفانى، از پير و مرشد خود تبعيت مى كند، ولى در ضوابط و قوانين شرع و حلال و حرام دينى، يا خود مجتهد و صاحب نظر است، كه در اين صورت وظايف شرعى را از منابع اصلى استنباط و بدان عمل مى كند و يا به اين درجه علمى نرسيده كه از مجتهد جامع الشرايط تقليد مى كند. در عرفان شيعى اين موضوع جاى ترديد ندارد، عارفان به نامى همچون سيد حيدر آملى، و آخوند ملا حسينقلى همدانى، شيخ احمد بهارى و ... تا چهره هاى برجسته معاصر، بدين گونه عمل كرده اند.

اما آنچه امروزه در فرقه هاى مختلف صوفيه و درويشان مشاهده مى شود، غير اين است; بيشتر آنان اجتهاد و تقليد را كنار گذاشته اند و در رهنمودهاى دينى به «پير» و «مرشد» و «قطب» خود اكتفا كرده و در مقام عمل هم به شور و حال هاى خانقاه و مجالس «ذكر»! و بعضى اوراد و اذكار بسنده كرده اند.

نتيجه اين شده است كه صوفى گرى نه تنها راهى به سوى خدا نيست، كه بازيچه اى در دست دين گريزان و عافيت طلبان شده است. آنان كه تربيت خانوادگى و فطرت خداجويشان اجازه انكار همه چيز را نمى دهد و از طرفى، غرايز و تمايلات حيوانى و هواهاى نفسانى شان راه را بر تقيّد به مقررات و محدوديت هاى شرعى مى بندد، راه سومى را برگزيده اند كه هر دو خواسته را تأمين مى كند; راهى كه نه وجدان شخص از كفر و الحاد رنج برد و نه خود را در چهارچوب ضوابط و دستورالعمل هاى فقهى محصور بيند. بگذريم از حالت بى تفاوتى آنان در برابر رويدادهاى اجتماعى و سياسى كه در منطق صوفى گرى جايگاهى ندارد و صوفى در لاك خود فرو رفته و فارغ از همه دسيسه ها و توطئه هاى سياست بازان دين برانداز، در دنياى خود زندگى مى كند!

اين درست همان چيزى است كه نه تنها دين گريزان با آن مخالفتى ندارند، كه دين ستيزان هم با آن موافق اند.

ج: جدايى دين از سياست و دنيا از آخرت

جاى ترديد نيست كه ارتقاى معنوى انسان و سير او در جهت كمال مطلق، از عالى ترين اهداف دين، و اصلى ترين مقصد آن معرفت الهى و مسايلى از قبيل «لقاءالله»، «فناء فى اللّه» نقطه اوج تعالى انسان مسلمان مى باشد. اما در هر حال، انسان، انسان است و نياز به غذا، لباس، مسكن، بهداشت و درمان، تشكيل خانواده و تربيت فرزند و در صحنه اجتماع نيازهاى اجتماعى، سياسى، حقوقى، دفاعى و... دارد، توجه به يك بعد از ابعاد وجودى او و ناديده گرفتن ساير ابعاد، ضربه بزرگى بر شخصيت و خوشبختى واقعى او محسوب مى شود.

كتاب و سنت ـ اين مجموعه عظيم و راهگشاى سعادت و كمال بشرى ـ گواه اين حقيقت است كه اسلام به هر دو بعد ماده ومعنا و دنيا و آخرت انسان توجه كرده است.

ابواب مختلف فقه كه بالغ بر 80 كتاب (باب فقهى) مى شود و تمام جوانب مختلف زندگى فردى، خانوادگى، اجتماعى انسان ها را در بر مى گيرد، گواه ديگرى بر جامعيت دين مبين اسلام است. بنابراين، اين ادعا كه ما باطن شريعت را به طور عموم «طريقت» بدانيم ـ به معنى خاصى كه عارف و صوفى از آن ارائه مى دهد ـ به معنى كنار زدن اسلام از صحنه زندگى و باز كردن راه براى شيطان هاست; همانان كه پيوسته آرزو دارند و شب و روز تلاش مى كنند تا «دين» را از «سياست» و دنيا را از آخرت جدا كرده و زمينه را براى تاخت و تاز بى رقيب خود فراهم آورند.

در كتاب اللمع ـ از منابع قديمى و معتبر صوفيه ـ آمده است:

«ابن علوان گفت: سيصد دينار براى ابوالحسن نورى آورده شد واين بابت بهاى ملكى بود كه براى او فروخته بودند. نورى روى پل فرات نشست ودينارها را دانه دانه به آب انداخت! ودر آن حال مى گفت: اى آقاى من! مى خواهى با اين ها مرا از خودت فريب دهى؟»[35]

شيخ عطار در شرح حال بايزيد بسطامى نوشته است:

«نقل است كه بايزيد را گفتند: از مجاهده خود ما را چيزى بگو، گفت: اگر از بزرگ تر بگويم، طاقت نداريد، اما از كمترين بگويم، روزى نفس را كارى بفرمودم حَرُونى كرد; يعنى فرمان نبرد. يك سالش آب ندادم، گفتم: يا نفس! تن در طاعت ده يا در تشنگى جان بده ...

روزى مريدى گفت: اى شيخ مرا فسوس مى كنى؟ بيست سال است تا در خدمت تو مى باشم و هر روز نام من مى پرسى؟ شيخ گفت: اى پسر! استهزا نمى كنم، ليكن نام او آمده است و همه نام ها از دل من برده، نام تو ياد مى گيرم و باز فراموش مى كنم! ...

و گفت: بعد از رياضاتِ چهل سال شبى حجاب برداشتند، زارى كردم كه راهم دهيد، خطاب آمدم با كوزه اى كه تو دارى و پوستينى، تو را بار نيست. كوزه و پوستين بينداختم، ندايى شنيدم كه بايزيد! با اين مدعيان بگوى كه بايزيد بعد از چهل سال رياضت و مجاهدت با كوزه شكسته و پوسيتنى پاره پاره تا نينداخت بارنيافت! تا شما كه چندين علايق به خود باز بسته ايد و طريقت را دانه دام هواى نفس ساخته ايد كَلاّ و حاشاً كه هرگز بار بيابيد.»[36]

آرى سوء استفاده از خداجويى و راه هاى وصول و تقرب به معبود ـ طريقت و حقيقت ـ و كنار گذاشتن ابعاد مختلف شريعت، واقعيت تلخى است كه از همان صدر اسلام وجود داشته است.

كناره گيرى پيشكسوتان صوفيه در عصر ائمه(عليهم السلام) از صحنه مبارزه و عدم همكارى با آنان ومناظره هاى متعددى كه بر سر پندارهاى ناصحيح آنان به وقوع پيوست، به دليل همين سوء برداشت بوده است.

سخنان جامع و مفصل امام صادق(عليه السلام) با سفيان ثورى و سران صوفيه در ابطال داعيه هاى «ترك دنيا»، «ژنده پوشى» و «آخرت گرايى صرف» كه صوفيان مبلّغ آن بودند[37] و هم چنين پاسخ هاى قاطع امام هشتم(عليه السلام) به زخم زبان هاى دراويش عصر خود،[38] حاكى از تاريخ غم بار اين كج فهمى در اسلام است; نغمه اى كه جهان خواران استعمارگر و دين ستيز كنونى نيز همان را ساز كرده اند، كه شما دين و خداى خود را داشته باشيد و دنيا و اداره آن را به دست ما بسپاريد!

آنچه در متون اسلامى اعم از قرآن و حديث، انسان را به سرعت و سبقت در امر «خير» سفارش مى كند،[39] آياتى كه امر به ايجاد اقتدار اسلامى در برابر بيگانگان مى نمايد[40] و يا استفاده از نعمت هاى الهى و زينت هاى زندگى را حق بندگان مؤمن مى داند.[41] آيات متعددى كه زمين وآسمان و همه چيز را در تسخير انسان و براى انسان اعلام مى كند[42] و صدها حديث كه افراد كم كار و انگل جامعه را مورد نكوهش قرار داده و كار و تلاش براى تأمين آبرومندانه معاش را، فضيلت بزرگ بلكه جهاد فى سبيل اللّه قلمداد مى كنند.[43] اين ها و ده ها شاهد و مثال در اين باب، حكايت از توجه دين به امور دنيا و شؤون مختلف زندگى مادى او دارد و همه اين ها با انحصار راه و رسم دين به «طريقت» به معنى خاص عرفانى آن سازگارى ندارد.

د: سوء استفاده عناصر بى بند و بار

به يقين نظريه پردازان گران قدرى كه به جعل اين اصطلاح و تبيين و تشريح آن پرداخته اند، امثال شيخ محمود شبسترى، عبدالرزاق لاهيجى، سيد حيدر آملى، خواجه نصير طوسى و... غرضى جز بيان يك حقيقت و ارائه طريق به سالكان راه و پويندگان مقام قرب الهى نداشته اند. آنان عمرى را به طهارت و تقوا سپرى كرده، به عبادت و انجام فرايض دين اشتغال داشته، فراتر از آن به سختى ها و مجاهدت هاى طاقت فرساى علمى و عملى تن در داده اند.

آنچه جاى تأمل دارد، سوء استفاده عناصر فرصت طلب از انديشه ها و ايده هاى اين بزرگان است كه از باب «كلمة حق يراد بها الباطل»[44] اين گونه نظريه ها را توجيهى بر بى بند و بارى ها ومفاسد خود مى دانند و به بهانه اين كه مقصد «حقيقت» است و با رسيدن به آن، تقيد به حدود ومقررات شرع ضرورت ندارد، تن به هر ناهنجارى مى دهند و عملاً آنچه را ليبراليسم كفرآميز غرب، شعار خود قرار داده، تحت لواى عرفان و مذهب پياده مى كنند; واقعيت ناگوارى كه در طول تاريخ تصوّف، دل عالمان و عارفان وارسته را به درد آورده و اكنون نيز به صورت گسترده اى نسل جوان ما را هدف قرار داده است.

وجود فطرت خداگرايى در انسان ها و گسترش مظاهر و شعاير مذهبى در جامعه ما از يك سو و كشش هاى غريزى و تهاجم و به تعبير رساتر شبيخون فرهنگى با انواع ابزار و ادوات پيشرفته از سوى ديگر نسل جوان را در موقعيتى قرار داده است كه نه از سرشت خداجويى خود مى تواند دست بردارد و نه عزم و اراده اى در كنترل تمايلات حيوانى و هواى نفسانى دارد. در اين صورت است كه به اظهاراتى نظير آنچه برخى در باب «شريعت، طريقت، حقيقت» گفته اند متوسل شده، و در تصور خود به هر دو خواسته درونى جامه عمل مى پوشند.

از اين رو است كه محافل دراويش و مجالس ذكرِ صوفيه! كه پيوسته از عشق و عاشقى دم مى زنند و با غزل سرايى ها و آهنگ هاى پرهيجان و طرب انگيز به حاضران، شور و حال مى بخشند و ارتباط و اختلاط افراد نيز با «تساهل و تسامح» صورت مى پذيرد، براى عده اى پرجاذبه بوده ونقطه آرامش و آسايش به حساب مى آيد.

واقعيت تأسف بار اين كه تضعيف ارزش هاى دينى و دورسازى نسل جوان از ايمان و تعهد مذهبى براى استعمارگرانى كه سلطه فرهنگى را شرط لازم در تسلط سياسى و اقتصادى مى دانند، به مراتب آسان تر از مبارزه قهرآميز و يا مقابله علنى با ارزش هاى دينى و الهى است.

اينك از ميان صدها نمونه به دو مورد از فريادهاى انتقادى عليه مدعيان عرفان و تصوف در گذشته و حال اشاره مى كنيم: خواجه عبدالله انصارى (م 481 ق) مى گويد:

«اكنون جمعى درويشان پيدا شده اند كه ايشان را رنگى و بنگى بيش نيست، خانه ومانى، دانه و دامى، شمعى و قنديلى، زرقى و زنبيلى و ترنّم و زيرى، سرايى ودكانى، سفره و سماعى، حُجره و اجتماعى، صومعه و خانقاهى و ... بعضى صوف پوشيده، گروهى موى تراشيده و دل هزار كس خراشيده، آستين كوتاه چون اهل راز كرده ودست به مناهى دراز كرده، روز و شب كرامات گفته و شب تا روز خفته! تو پندارى صوفيانند، نى نى عنيد ولافيانند، به صورت شمع عشاقند و به سيرت جمعِ مشتاقند، انديشه ايشان انباشتن شكم و پيشه ايشان بگذاشتن حَكَم.»[45]

حكيم عارف ميرزا مهدى الهى قمشه اى پس از وصف حال عارفان راستين و شمارش مصاديق زيادى از آنان، نوشته است:

«اگر معنى صوفى و تصوف عبارت از ادعاى دروغ مقام ولايت است و نيابت خاصه به هواى نفس و حُبّ رياست و خرقه بازى و سالوسى و ريا و دكان دارى و فريب دادن مردم ساده لوح و تشكيلات و امور موضوعه موهوم و القاءِ اوهام و تخيلات بر مردمِ زودباور به داعى كرامات دروغ كه عارف به راستى گويد:

صوفى نهاد دام و سر حقّه باز كرد

بنياد مكر با فلك حقّه باز كرد

تا بالنتيجه از لذات حيوانى و شهوت دنيوى كاملاً برخوردار گردند و به افسون وفريب جمعى را گرد خود به نام فقر و درويشى و ارشاد جمع كرده و دكانى از آيات و اخبار عرفانى و گفتار نظم و نثر بزرگان حكما، و علماى ربّانى باز كنند و حرف مردان خدا را بدزدند براى متاع دكان خود چنان كه عارف قيومى ملاى رومى فرمايد:

چند دزدى حرف مردان خد

تا فروشى و ستانى مرحبا

... گر اين است معنى صوفى صد نفرين حق بر اين مردم باد كه بدنام كنندگان نكونامان عالمند.»[46]

پى نوشت :

[1]- جمع الاسرار و منبع الانوار، سيد حيدر آملى، انتشارات علمى و فرهنگى، ص 345 ـ 366.

[2]- به ترتيب: سوره بقره (2) آيه 25; سوره عنكبوت (29) آيه 69; سوره فصلت (41) آيه 30; سوره نساء (4) آيه 59; سوره آل عمران (3) آيه 133; سوره نساء (4) آيه 68 و 125 و ده ها آيه ديگر بر اين موضوع دلالت دارند.

[3]- الكافى، ج 1، ص 144: «عن ابى سلمه، عن ابى عبداللّه قال سمعته يقول: نحن الذين فرض اللّه طاعتنا، لا يَسَع الناس الاّ معرفتنا و لا يعذرُ الناس بجهالتنا، مَن عرفنا كان مؤمناً و مَن انكرنا كان كافراً و مَن لم يَعرفنا و لَم ينكرنا كان ضالاً حتى يرجع الى الهُدى الّذى افترض اللّه عليه من طاعتنا الواجبة فَاِنْ يَمُتْ على ضلالته يفعل اللّه به ما يشاء.»

[4]- الكافى، ص 59.

[5]- مفاتيح الجنان، قسمتى از دعاى ابوحمزه ثمالى: «... سيدى لعلك عن بابك طردتنى و عن خدمتك نحيتنى؟ او لعلّك رأيتنى مستخفاً بحقّكَ فَاَقْصيتنى؟ او لَعلّكَ رأيتنى مُعرضاً عنكَ فقلَيتنى؟ او لعلّك وجدتنى فى مقام الكاذبين فرفضتنى؟ او لعلّك رأيتنى غير شاكر لنعمائك فحرمتنى؟ او لعلّك فقدتنى من مجالس العلماء فخذلتنى؟ او لعلّك رأيتنى فى الغافلين فمن رحمتك آيستنى؟ او لعلك رأيتنى آلف مجالس البطّالين فبينى و بينهم خلّيتنى؟ او لعلّك لم تحبّ ان تسمع دعايى فباعدتنى؟ او لعلّك بجرمى و جريرتى كافيتنى؟ او لعلك بِقِلّةِ حيايى منك جازيتنى؟ ... .»

[6]- مناجات المطيعين: «اللهمّ الهمنا طاعتك و جنبّنا معصيتك و يَسِّر لنا بلوغ مانتمنى مِنْ ابتغاء رضوانك ... و اجعل جهادنا فيك و همّنا فى طاعتك و اَخْلِص نيّاتنا فى معاملتك فانّا بك ولك ولا وسيلة لنا اليك الا انت. الهى اجعلنى من المصطفين الاخيار و الحقنى بالصالحين الابرار السابقين الى المكرمات المسارعين الى الخيرات العاملين للباقيات الصالحات السّاعين الى رفيع الدرجات.»

[7]- سوره نجم (53) آيه 8: «سپس نزديك تر و نزديك تر شد، تا آن كه فاصله اى به اندازه دو كمان يا كمتر بود.»

[8]- سوره نجم (53) آيه 18: «به طور قطع نشانه هاى بزرگ خداوندى را مشاهده كرد.»

[9]- سوره انشراح (94) آيه 18: «پس هنگامى كه از كار مهمى فارغ مى شوى به مهم ديگر پرداز و به سوى پروردگارت توجه نما.»

[10]- نهج البلاغه، صبحى صالح، خطبه 175.

[11]- نهج البلاغه، خطبه 176.

[12]- المنقذ من الظلال، چاپ بيروت، ص 158.

[13]- اللّمع، ابونصر سراج، ص 10.

[14]- شرح جامع مثنوى، كريم زمانى، ج 1، ص 685.

[15]- برنامه سلوك در نامه هاى سالكان، ص 97.

[16]- رساله سير و سلوك، منسوب به سيد بحرالعلوم، به كوشش رضا استادى، ص 66.

[17]- سرّ الصلوة، امام خمينى، ص 12.

[18]- شرح گلشن راز، ص 253.

[19]- سيد حيدر آملى در جامع الاسرار و منبع الانوار اظهار مى دارد كه بعضى به طور كلى منكر آنند و آن را بر خلاف عقل و نقل مى دانند (ص 334 و 370).

[20]- غَوالى اللّئالى، ج 4، ص 124، قال النبى ـ صلى الله عليه و آله و سلم ـ : «الشريعة اقوالى و الطريقة افعالى و الحقيقة احوالى و المعرفة رأس مالى و العقل اصل دينى و الحُبّ اساسى و الشّوق مركبى و الخوف رفيقى والعلم صلاحى و الحلم صاحبى و التَوَكُّلُ زادى و القناعة كنزى و الصدق منزلى و اليقين مأواى و الفقر فخرى و به افتخرُ على سائر الانبياء و المرسلين.»

[21]- مستدرك الوسائل، ج 2، ص 279.

[22]- جامع الاسرار، ص 346.

[23]- بحرالمعارف، ج 2، ص 236.

[24]- شهيد مطهرى با اشاره اى كوتاه در جزوه «عرفان» از مجموعه آشنايى با علوم اسلامى موارد اختلاف عارفان و فقيهان را درباره اين اصطلاحات بيان مى كند و خلاصه بيان وى اين است كه، فقيهان اين سه مرحله را بدان گونه كه در عرفان مطرح شده، نمى پذيرند. (ص 81)

[25]- سوره قصص (28) آيه 88: «هيچ معبودى جز او نيست، همه چيز جز ذات پاك او فانى مى شود.»

[26]- سوره بقره (2) آيه 115: «شرق و غرب از آن خداست و به هر سو رو كنيد، خدا آن جاست.»

[27]- سوره رحمن (55) آيات 26 ـ 27: «تمام كسانى كه روى آن "زمين" هستند فانى مى شوند و تنها ذات ذوالجلال و گرامى پروردگارت باقى مى ماند.»

[28]- مضمون روايتى از رسول خدا ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ در محجّة البيضاء، ج 1، ص 341.

[29]- محجة البيضاء، ج 1، ص 352: «كان على بن الحسين ـ عليه السلام ـ اذا اقام الى الصلوة تغيّر لونه، واذا سَجَد لم يرفع رأسَه حتّى يرفض عرقاً، و قام كانّه ساق شجرة لا يتحرك منه اِلاّ ما حرّكت الريح منه.»

[30]- بحارالانوار، ج 18، ص 198: «فقال: مازلت ارددّ هذه الاية على قلبى حتى سمعتها من المتكلم بها فلم يثبت جسمى لمعاينة قدرته.»

[31]- آن چه به عنوان «توضيح» اين سه واژه نگاشته شد، چيزى است كه با تعبيرهاى مختلف در نوشته هاى بزرگان عرفان ديده مى شود، از جمله شرح گلشن راز، (ص 246 ـ 247) كه اشعار شيخ محمود شبسترى و توضيحات شمس الدين محمد لاهيجى بيانگر همين تعريف است. كتاب شريف اوصاف الاشراف اثر عرفانى خواجه نصير طوسى نيز بيان ديگرى از پيوند شريعت و طريقت است.

[32]- مثنوى، مقدمه دفتر پنجم، انتشارات اسلاميه، ص 440.

[33]- مثنوى، دفتر سوم، انتشارات اسلاميه، ص 247.

[34]- شرح گلشن راز، شمس الدين محمد لاهيجى، انتشارات زوار،ص 253.

[35]- اللّمع، ص 193.

[36]- تذكره الاولياء، انتشارات بهزاد، 1376 ش، ص 189.

[37]- فروع كافى، ج 5، باب المعيشة; تحف العقول، ص 348 و 354.

[38]- تاريخ تصوف، عميد زنجانى، ص 110، به نقل از كتاب فصول المهمة فى معرفة الائمة.

[39]- سوره مؤمنون (23) آيه 61: (الذين يسارعون فى الخيرات و هم لها سابقون); «آن ها كه در انجام كارهاى خير شتاب مى كنند و "از ديگران" نسبت به آن پيشى مى گيرند.»

[40]- سوره اعراف (7) آيه 60: (وَ اَعِدّوا لهم ما استطعتم من قوة و من رباطِ الخيل تُرهِبون به عدوّاللّه وعدوّكم).

[41]- سوره اعراف (7) آيه 32: (قُل من حَرَّم زينة اللّه اخرج لعباده و الطّيبات من الرّزق قل هى للذين آمنوا فى الحيوة الدنيا خالصةً يوم القيمة ...); «بگو چه كسى زينت هاى الهى را كه براى بندگان خود آفريده و روزى هاى پاكيزه را، حرام كرده است؟ بگو اين ها در زندگى دنيا براى كسانى است كه ايمان آورده اند "گرچه ديگران نيز با آن ها مشاركت دارند ولى" در قيامت خالص "براى مؤمنان" خواهد بود.»

[42]- سوره جاثيه (45) آيه 13: (وَ سَخّرلكم ما فى السّموات وما فى الارض جميعاً منه); «آنچه در آسمان ها و زمين است همه را از سوى خودش مسخّر شما ساخته است.»

نيز در آيه قبل فرموده است: (اللّه الّذى سخّر لكم البحر لتجرى الفُلك فيه بامره وابتغوا من فضله ولعلّكم تشكرون); «خداوند همان است كه دريا را مسخّر شما كرد تا كشتى ها به فرمانش در آن حركت كنند و بتوانيد از فضل او بهره گيريد و شايد شكر نعمت هايش را به جا آوريد.»

بديهى است، استفاده از اين سفره گسترده كَرَم الهى، هميشه بدين صورت نيست كه راحت و آماده در اختيار انسان باشد، بلكه نيازمند به كار و تلاش بسيار است.

[43]- قال الصادق ـ عليه السلام ـ : «لا تكسلوا فى طلب معايشكم فانّ آبائنا، قَدْ كانوا يركضون فيهاو يطلبونها»; «در تأمين هزينه زندگى خود سستى نكنيد، كه پدران ما در آن با قدرت قدم مى گذاردند و آن را طلب مى كردند». من لايحضره الفقيه، ج 3، ص 95.

امام باقر ـ عليه السلام ـ به محمد ابن منكدر كه به حضرت به واسطه كار در مزرعه در هواى گرم اعتراض كرده بود، فرمود: اگر مرگ من در اين حال فرا برسد، مرگم در هنگام طاعتى از طاعات الهى خواهد بود كه تلاش مى كنم تا دستم به سوى تو و مردم دراز نباشد. تهذيب، شيخ طوسى، ج 6، ص 325.

فضل ابن ابى قرّه مى گويد، بر امام صادق ـ عليه السلام ـ وارد شديم در حالى كه آن حضرت در باغچه اى كه مِلك او بود كار مى كرد، گفتم: فدايت شوم، مردان كجا هستند؟! فرمود: على! كسى كه بهتر از من وپدرم بود، با دستش كار كرد. پرسيدم: او كيست؟ فرمود: رسول اللّه ـ صلى الله عليه وآله وسلم ـ واميرالمؤمنين ـ عليه السلام ـ و پدران من همه با دستشان كار كردند و اين روش پيامبران و رسولان الهى و صالحين است. من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 98.

قال الصادق ـ عليه السلام ـ : «ان اميرالمؤمنين ـ عليه السلام ـ اعتق الف مملوك من كَدِّيَدِهِ»; «اميرالمؤمنين هزار بنده از دسترنج خودش آزاد كرد». تهذيب، ج 6، ص 326.

[44]- نهج البلاغه، خطبه 40. «سخن حقى است كه از آن اراده باطل شده است.» جمله اى است كه اميرالمؤمنين ـ عليه السلام ـ هنگامى كه جمله «لا حكم الاّ للّه» را عده اى شعار خود قرار داده بودند، فرمود.

[45]- زادالعارفين، ص 220; شرح جامع مثنوى، كريم زمانى، ج 1، ص 76.

[46]- حكمت الهى، ج 1، ص 276.